

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / مستثنیات ما لا یؤکل لحمه

« (مسألة ۱۲): استثنی ممّا لا یؤکل الخَزُّ، وكذا السنجاب علی الأقوی، ولكن لا ینبغي ترك الاحتیاط فی الثاني، وما یسمّونه الآن بالخَزِّ ولم یُعلم أنّه منه واشتبه حاله، لا بأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

صحيحه ای وجود دارد که در مورد حیوانات تفصیل داده است. در مورد حیوانی که غذای آن مختص به علف، گیاهان و درختان است، فرموده است که نماز در اجزاء آن مانعی ندارد. اما اگر غذای حیوان مختص به علف و گیاهان نباشد، بلکه اعم باشد یا اینکه فقط مردار بخورد، حکم متفاوت است. البته این تفصیل میان حیوانی است که مردار می خورد و حیوانی که علف می خورد؛ عبارت صحیحه چنین است:

« محمد بن علي بن الحسين یاسناده عن قاسم الخياط أنه قال: سمعت موسى ابن جعفر (ع) يقول: ما أكل الورق والشجر فلا بأس بأن یصلي فيه، وما أكل الميتة فلا تصل فيه^۲. یعنی آنچه تنها برگ و درخت می خورد، نماز خواندن در آن اشکالی ندارد؛ ظاهر روایت این است، و آنچه مردار می خورد، در آن نماز نخواند.

برخی از فقها بیان کرده اند که مقصود در اینجا تفصیل میان درنده و غیر درنده است؛ زیرا مردار خواری کار درندگان (سباع) است و کار حیوانات علف خوار نیست. البته گفته شده است که ممکن است این سخن نقض شود، زیرا سباع منحصر به آنها نیستند. نکته دیگر آنکه صدر روایت برای ما اهمیت دارد که می فرماید هر حیوانی که علف خوار باشد - چرا که تعبیر «أَكَلَ الْوَرَقَ وَ الشَّجَرَ» دارد -؛ حال آنکه حیواناتی مانند فیل وجود دارند که «لا یؤکل لحمه» (گوشتشان حرام است) هستند اما فقط علف خوارند و نمی توان قائل به این کیفیت شد، زیرا با عمومات مخالفت دارد.

البته این روایت به گونه های مختلفی نقل شده است. «هاشم حنّاط» و به نحوی «قاسم خیاط» نقل کرده اند. علامه در «منتهی» از «هاشم حنّاط» و در «معتبر» از «هاشم خیاط» نقل کرده است. آنچه صحیحه است، روایت «هاشم حنّاط» است و «قاسم خیاط» در «جواهر» آمده است. ولیکن شیخ صدوق در مشیخه طریق به هاشم حنّاط دارد.

هاشم حنّاط در حقیقت همان «هاشم بن المثنی الحنّاط» است که شیخ طوسی در رجال، در اصحاب امام صادق علیه السلام او را با نام «هاشم الحنّاط» یا «هاشم بن المثنی الحنّاط الکوفی» آورده است. یعنی حنّاط و ابن مثنی را با هم آورده و یکی هستند.

۱ تحریر الوسيلة (مجلدین)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۵۷، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

لذا آیت الله خویی نیز استظهار کرده است که این‌ها یکی هستند. به نام حَنَاط یک روایت وجود دارد، ولی «مَثْنَى الْحَنَاط» روایات زیادی با نام هاشم بن مثنی دارد. پس این حَنَاط تنها با نام حَنَاط بدون مثنی یک روایت دارد. به هر حال این روایت بدون شک صحیح است، لذا بحث سندی ندارد.

اما از جهت دلالت؛ ابتدا به ذهن می‌رسد که این روایت ناظر به تفصیل دو قسم از «ما لا یؤکل» باشد: «لا یؤکل» که غذا می‌خورد، یعنی غذایش فقط علف و گیاهان است، و «ما لا یؤکل»ی که مردار می‌خورد. اگر چنین باشد، در حقیقت این مخصص و مقید می‌شود؛ زیرا عموماتِ منع صلات در مطلق اجزاء «ما لا یؤکل» وجود دارد. اینکه اکنون تجویز شده که نماز در اجزاء «ما لا یؤکل» صحیح است، خصوصِ علف‌خوارِ آن را بیان کرده است. در این صورت مخصص می‌شد. ولی چون در نص خود روایت لفظ «لا یؤکل» نیامده و فرموده: «مَا أَكَلَ الْوَرَقَ وَ الشَّجَرَ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ»، میان این عنوان و عنوان «ما لا یؤکل» عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا آن حیوانی که غذایش منحصر به علف و درخت است، برخی از آن‌ها مأكول اللحم هستند و برخی مصرح به جواز صلات در آن‌ها می‌باشند و همه «لا یؤکل» نیستند. هم مأكول و هم غیر مأكول داریم؛ یعنی اعم از مأكول و غیر مأكول هستند. اکنون گوسفند و گاو مأكول و علف‌خوارند و در مقابل، حیواناتی مثل فیل، خز، سنجاب و امثال ذلک وجود دارند که در نص تصریح به جواز صلات در آن‌ها نشده است.

غیر مأكول‌هایی داریم که علف‌خوار هستند و این عنوان اعم است. در یک محل اجتماع با یکدیگر تعارض می‌کنند. «مأكول» غیر علف‌خوار و «مأكول علف‌خوار» محل افتراق هستند. «غیر مأكولی» که علف نمی‌خورد نیز یک محل افتراق است. اما «غیر مأكولی که علف می‌خورد»، محل اجتماع است و در اینجا تعارض می‌کنند.

برخی گفته‌اند در اینجا تعارض می‌کنند ولی تساقط نمی‌شود. دلیل عدم تساقط این است که یک طرف تعارض، روایات مشهوری است که دلالت بر منع صلات در «ما لا یؤکل» دارد. اینکه اکنون می‌گویند نماز در علف‌خوار به نحو مطلق جایز است، یک روایت است. حتی اگر صحیح باشد، شهرتِ روایی آن طرف مقدم است. پس تعارض وجود دارد ولی تساقط نیست، زیرا بنا بر عموم روایتِ اخبارِ علاجیه یعنی «خُذْ بِمَا اسْتَهْرَجَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ»، آن طرف تعارض که مشهور شد اخذ می‌شود و طرف دیگر باید رها شود.

ولی نکته مهمی در اینجا وجود دارد و آن اینکه ترجیح به روایات مشهوره در اینجا جاری نمی‌شود. کلاً در تعارض بین عموم و خصوص من وجه در آن محل اجتماع، آن تعارضی که در روایات آمده که مشهوره را مقدم کنید، جاری نمی‌شود. زیرا روایات ترجیح مربوط به جایی است که دو دلیل بالخصوص در مورد خاصی با همدیگر نسبت مطابقه دارند و عموم و خصوص

من وجه نیستند؛ دقیقاً در یک موضوع تماماً منطبق بر هم، یکی می گوید جایز است و دیگری می گوید حرام است. آنجاست که حضرت فرمود: «حُدِّ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ» زیرا تعارض دارند. اما در جایی که عموم و خصوص من وجه باشد، در حقیقت در محل افتراق قابل جمع هستند. دقیقاً همین که اکنون «مَا أَكَلَ الشَّجَرُ وَالْعَلْفُ» است، در آن «ما لا يؤكل» مورد نهی صلات نیست؛ عنوان آن «ما لا يؤكل» است. بنابراین نمی توان گفت که این ها از قبیل آن تعارضی هستند که عنوان «ما لا يؤكل» مستقر شود.

عنوان «ما لا يؤكل» عنوانی جداست و عنوان «مَا أَكَلَ الشَّجَرُ وَالْعَلْفُ» عنوانی دیگر؛ این ها یک عنوان نیستند. اما تعارضشان در محل اجتماع موجب سقوط می شود، اگر چنانچه شهرت فتوایی و اعراض نداشته باشیم. ولی در مورد مقام ما، در حقیقت باید بگوییم که اصحاب اعراض کرده اند؛ چون بسیاری از حیوانات غیر مأکول مانند فیل هستند که «لا يؤكل» می باشند و غذایشان هم فقط مختص به نباتات است، اما هیچ کس نگفته که نماز در اجزاء این ها جایز باشد. کلیه مواردی که «لا يؤكل» هستند - مگر اینکه در بعضی از موارد مثل سنجاب نصی آن ها را خارج کرده باشد و الا در غیر این دو سه مورد منصوص - کلاً در مورد «ما لا يؤكل»ی که غذایشان اشجار است، هیچ کس به نحو کلی قائل به جواز نشده است. لذا اصحاب از مدلول صدر این روایت اعراض کرده اند.

در مورد «مَا أَكَلَ الْبَيْتَةِ» بحثی نیست که نماز در اجزائش باطل است. مگر اینکه بگوییم «مَا أَكَلَ الْبَيْتَةِ» شامل حیوان جَلَّال که مأکول است نیز می شود، اگر آن فرد میته خوار شود. اصحاب حیوان جَلَّال را مأکول می دانند که بالعرض اکنون غیر مأکول شده است و در جَلَّال این گونه نیست که آن را در حکم غیر مأکول بدانند؛ مقصودشان غیر مأکول بالذات است که در نصوص هم آمده است. در پاسخ به این اشکال که عنوان اعم است، باید گفت عنوان غیر مأکول اللحم در مورد جَلَّال صادق نیست؛ چون جَلَّال را هم نمی شود خورد اما این غیر مأکول بودن بالعرض است، نه بالذات. آن عنوان غیر مأکولی که در نصوص آمده است، «ما لا يؤكل لحمة» بالذات است و فقها هم همین گونه فهمیده اند. از این جهت اگر یک مرغ یا خروس که حیوان مأکول اللحم است عادت پیدا کرده باشد که مردار بخورد، اجزاء او در نماز مبطل نیست؛ چون این داخل در «ما لا يؤكل بالذات» نمی شود.

پس اینکه اطلاق «مَا يَأْكُلُ الْبَيْتَةِ» را بگیریم نیز قابل قبول نیست، مگر اینکه «مَا يَأْكُلُ الْبَيْتَةِ» بالذات باشد که اصلاً «مَا يَأْكُلُ الْبَيْتَةِ» بالذات نداریم. حتی حیوانات درنده ای (سباع) هم که میته می خورند همیشه میته نمی خورند، بلکه گاهی می خورند. به هر حال این روایت قابل عمل نیست و لا اقل صدر آن محل اعراض است. در پاسخ به اینکه خود آن حیوان «لا يؤكل لحمة»

بالذات است، باید گفت خود همان عنوان کافی است و نمی توان ملتزم شد که عنوان میته خوردن موضوعیت دارد.

اصالة عدم التذكية

در مبحث شك، اگر شك شود که این حیوان تذکيه شده است یا خیر و آیا نماز در آن جایز است یا نه؟ مثلاً در پوست هایی که از خارج وارد می کنند و انسان شك می کند که نماز در آن جایز است یا خیر. اگر چنانچه «أصالت عدم تذکيه» که میان اصحاب معروف است جاری شود - چون تذکيه یک امر وجودی است و شك می کنیم که در این حیوان واقع شده است یا خیر -، چون این تذکيه حدثی فعلی از افعال و احداث است، استصحاب عدم می گوید که این تذکيه واقع نشده است.

با این حال، برخی از فقها در مثل این موارد می گویند حکم به نجاست نمی شود کرد. می گویند «أصالت عدم تذکيه» در جایی که شك داریم فقط دو چیز را اثبات می کند: یکی عدم جواز صلات در این و دیگری عدم حلیت اکل. اما حکم سوم یعنی نجس بودن، با اصالت عدم تذکيه اثبات نمی شود؛ چون موضوع نجس، «میتة» است و اصالت عدم تذکيه میته بودن را اثبات نمی کند، زیرا اصل مثبت می شود.

از آنجا که این مسئله محل ابتلا و تا حدودی محل اختلاف است - هر چند بزرگان از اصحاب ما قریب به اتفاق بر اصالت عدم تذکيه، طهارت را مترتب می کنند - اما طرح این بحث مناسب است.

تذکيه را «فَرِي اوداج» (بریدن رگ های گردن) و قطع حلقوم در حیواناتی که نفس سائله دارند و دارای اوداج هستند، دانسته اند. یا از طریق صید و شکار - که اعم است از اینکه صید با حیوان باشد یا با آلت قتاله - محقق می شود. در کلام محقق در «معتبر» و برخی اصحاب، مطلق آمده است: «مُطْلَقاً مَا يَحِلُّ بِهِ الْحَيَوَانُ وَ يَطْهَرُ». خلیل در اینجا عبارتی دارد: «التَّذْكِيَةُ فِي الصَّيْدِ وَ الدَّبْحِ»؛ یعنی تذکيه در مورد آنچه قابلیت صید و ذبح دارند از حیواناتی که دارای نفس سائله هستند محقق می شود. «إِذَا ذُكِرَتْ اِسْمُ اللَّهِ وَ دَبِحَتْهُ»؛ یعنی اگر صید کنید اما بسم الله نگویند، تذکيه نمی شود. یا در جایی که ذبح می کنید و سر حیوان را می برید، اگر بسم الله نگویند تذکيه نمی شود. بعد می گوید: «وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: إِلَّا مَا ذُكِّيْتُمْ». استقبال قبله و بسم الله گفتن و فری اوداج با آن خصوصیت خاصی که در روایت آمده، از شرایط آن است.

سپس میته را تعریف می کند: «وَ اَلْمَيْتَةُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ»؛ فرقی ندارد چه بری باشد چه بحری، «مَا لَا تُدْرَكُ ذَكَاةً». پس میته آن است که تذکيه آن ادراک نشود. میته بحری آن است که در آب بمیرد و از آب خارج نشود، زیرا ذکات آن به اخراج از آب است. میته بری آن است که امور معتبر شرعی در تذکيه محقق نشود؛ مثلاً ذبح بشود اما با شرایط شرعی اش نباشد، بسم الله

گفته نشود، رو به قبله نباشد یا قطع حلقوم به طرف رأس انجام شود. ایشان در ادامه دارد: «وَالْمَيْتَةُ: الْمَوْتُ بِعَيْنِهِ»؛ یعنی سخن ایشان این است که میت به کسر میم، مصدر میمی است، اما به فتح میم همان حیوانی است که بدون تذکیه، زهاق روح (خروج روح) در آن رخ دهد. جوهری نیز همین را دارد: «الْمَيْتَةُ: مَا لَمْ تُلْحَقْهُ الذَّكَاءُ» و «الْمَيْتَةُ بِالْكَسْرِ كَالْجَلْسَةِ وَالرَّكْبَةِ»؛^۴ که همان مصدر است.

در «قاموس» هم دارد: «وَالْمَيْتَةُ مَا لَمْ تُلْحَقْهُ الذَّكَاءُ».^۵ عمدتاً در لغت به همین معناست که میت آن چیزی است که ذکات روی آن انجام نشود. یعنی میت بودنش که مفروض است (زهاق روحش)، آنگاه اگر چنانچه به تذکیه نباشد این را میت می گویند. اگر تأمل کنیم، در کلمات اهل لغت بهترین تعبیر و بیان این است که: «الْمَيْتَةُ مَا زَهَقَ رُوحُهُ مِنَ الْحَيَوَانِ بِغَيْرِ تَذَكِّيَةٍ». در مقابل میت، «مُذَكِّي» قرار دارد. نتیجه این می شود که غیر مُذَكِّي یعنی میت. غیر مُذَكِّي از حیوان، یعنی حیوانی که «زَهَقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ تَذَكِّيَةٍ». در اصطلاح نیز همین گونه است.

در پاسخ به سوالی درباره ملخ و صدق صید بر آن، باید گفت ملخ قابل صید است و همین که آن را قبض کنند و بگیرند، صید محسوب می شود. حتی اگر با دست بگیرند یا با دام و هر وسیله دیگری. صید گاهی به وسیله حیوان (مثل سگ شکاری تعلیم دیده) انجام می شود و گاهی با آلت قتاله.

در اصطلاح، در کلام شیخ طوسی آمده است: «والتذكية: هو فري الأوداج و الحلقوم إذا كانت فيه حياة، و لا يكون بحكم الميت. و اصل الذكاء في اللغة تمام الشيء فمن ذلك الذكاء في السن، و الفهم و هو تمام السن».^۶ یعنی اگر حیوان مرده را بگیرند و دوباره قطع اوداج و ذبح کنند فایده ای ندارد؛ بلکه باید حیوان زنده را فری اوداج و قطع حلقوم کنند تا تذکیه شود. البته ایشان در صدد بیان آن شرایط دیگر مثل بسم الله و استقبال قبله نبوده و ذات عمل را بیان کرده است.

در کلام «مسالك» آمده است: «التذكية تقع على الحيوان المأكول [۱] و غيره. و قد فسرها المصنف بكون الحيوان يصير بها طاهراً بعد الذبح، و حلّ أكله مستفاد من محلّ آخر».^۷ یعنی تذکیه عملی است که بعد از ذبح، حیوان به واسطه آن طاهر می شود. نتیجه این می شود که «مُذَكِّي» یعنی طاهر و «غیر مُذَكِّي» یعنی نجس، اگر زهاق روح شود. اما حلیت اکل از محل دیگری مستفاد است. این تفسیر شامل همه انواع تذکیه نمی شود: «و هذا التفسير لا يأتي على جميع أنواع التذكية، لأنها غير مختصة

۴ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، الجوهري، أبو نصر، ج ۱، ص ۲۶۷.

۵ تاج العروس من جواهر القاموس، المرتضى الزبيدي، ج ۳، ص ۱۳۸.

۶ التبيان في تفسير القرآن، الشيخ الطوسي، ج ۳، ص ۴۳۲.

۷ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج ۱۱، ص ۵۱۵.

بالذبح، بل قد يكون به، و قد يكون بالسهم و الكلب و ما في معناهما، و قد يكون بإخراج السمك من الماء، و بقبض الجراد، و بذبح الحامل بالنسبة إلى ذكاة الجنين. و في هذه المذكيات ما هو طاهر، سواء ذكّي بما ذكر أم لا، كالجراد و السمك، و منها ما لا تطهر ميتته إلا بالذكاة، و هو ما يتوقف على الذبح و ما في معناه من الإزهاق بالسهم و نحوه..؛ حتى ذبح حيوان باردار نسبت به جنينش نیز تذکيه محسوب می شود، برخی حیوانات مثل ماهی و حیواناتی که «لَا نَفْسَ سَائِلَةً لَهُ» هستند، چه تذکيه شوند چه نشوند طاهرند. ولی طهارت حیواناتی که «لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ» متوقف بر تذکيه است.

در پاسخ به این سوال که آیا عنوان میتة بر ماهی صادق است؟ باید گفت بله، تعریف میتة یعنی «مَا زَهَقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ تَذَكِّيَةٍ» بر آن صدق می کند. منتهی میتة اش طاهر است اما خوردنش حرام. اگر در آب بمیرد و تذکيه نشود، حرام می شود اما نجس نمی شود. از نظر عرف و با قطع نظر از شرع، هر دو میتة اند، ولی از نظر شرع میتة آن است که تذکيه روی آن واقع نشده باشد. وقتی ماهی را زنده از آب خارج کنند و بیرون بمیرد، به آن میتة نمی گویند؛ چنانکه ماهی های بازار را کسی مردار نمی نامد. اما اگر در آب بمیرد، در ارتکاز ما هست که می گویند در آب مردار شده است. اگر در خشکی بمیرد و بدانند در خشکی مرده، علائم مردار در آب را نداشته باشد، اهل فن تشخیص می دهند.

شهید در ادامه می گوید: «فما كان طاهرا على تقدير الذكاة و عدمها ففائدة ذكاته حلّ أكله. و ما لا يطهر بدونها ففائدتها مع كونه مأكولا طهارته و حلّ أكله. و ما لا يحلّ أكله ففائدة ذكاته طهارته خاصة.»^۸ حاصل کلام در اصطلاح این است که: «الْمَيْتَةُ كُلُّ حَيَوَانٍ زَهَقَ رُوحُهُ بِغَيْرِ تَذَكِّيَةٍ، سَوَاءٌ كَانَ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ أَمْ لَا». اما ثمره آن متفاوت است؛ آن که نفس سائله ندارد، اگر بدون تذکيه بمیرد خوردنش جایز نیست اما پاک است.

صاحب جواهر تعجیبی می کند و می گوید: «ومن الغريب احتمال أن التذكية الموت بغیر حتف الأنف حتى أنه لو قد الحيوان نصفين على عكس القبلية وعدم التسمية كان مذكى، إلا أن يقوم إجماع ونحوه على عدمه كاحتمال أن الموت مانع، ومع الموت بغیر حتف الأنف يشك في دخوله تحت اسمه ليتبعه الحكم، إذ هما من الخرافات»^۹. می گوید از کلام برخی فقها ظاهر می شود که تذکيه را به معنای مرگ غیر طبیعی (غیر حتف انف) گرفته اند. ایشان می گوید این حرف بسیار عجیب و غریب است؛ زیرا اگر چنین باشد، اگر حیوانی را با شمشیری بزنند و دو نیم کنند و بمیرد، الان به حتف انف نمرده است، اما آیا تذکيه شده است؟ خیر. و بدون تذکيه باشد، آیا می توان گفت «كَانَ مُذَكِّيًّا»؟ چنین چیزی قابل قبول نیست. مگر اینکه در مورد خاصی مثل صید

۸ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج ۱۱، ص ۵۱۵.

۹ جواهر الكلام، النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن، ج ۶، ص ۳۵۰ س.

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی حفظه الله تعالى - تاریخ: ۱۴۰۴/۰۹/۳۰

حیوان وحشی باشد که آن هم باید با بسم الله و شرایطش باشد تا تذکیر شود. و الا اگر حیوان اهلی را به این کیفیت بکشند بدون اینکه رو به قبله باشد، این مرگِ حتفِ انف نیست اما مُدْکِی هم نیست. لذا این کلام غریب است.